

اکثر ایام بصیام میگذرانید ، رساله در عروض تصنیف کرده ، و قصیده مصنوع گفته در جواب قصیده خواجه سلمان و مطلعش این است : قصیده

بس دویدم در هوای وصل یار کس ندیدم آشنای اصل کار .
صنعت ترصیع یا کیزه واقع شده ، این رباعی در تصوف از درویش است : رباعی
موجود چو ذره ای بخود نتوان کرد بسیار حدیث نیک و بد نتوان کرد ،
ایجاد چوبی قبول ممکن نبود آرا که قبول کرد رد نتوان کرد .

درویش در مابین چهل و پنجاه از عالم رفت . مزارش در خواجه طاق است
۶۲ مولانا حافظ علی جامی - صاحب کمال زمان خود بوده بتخصیص در
علم تصوف ، و حضرت محدومی نورا در تفحات الانس شرح این بیت شیخ فریدالدین
عطار :

ای روی در کشیده بی بازار آمده خلقی بدین طلسم گرفتار آمده ،
از او ذکر فرموده است . در علم قرائت جمیع قراء شاگرد او بودند و من هم چند
درس پیش او خوانده ام ، و قرش در حظیره شیخ بهاء الدین (۱) قدس سره است .
۶۳ - مولانا محمد معمائی (۲) - مردی ظریف بود . اشعار و رسائل و سایر
مصنعات امیر خسرو را کسی از او بهتر جمع ساخته است ، و در آوقتی پیر جوانان
شهر بود ، در علم معما مردم او را پیر معمائی می گفتند . باسم (یوسف) این معما
از اوست : معما

مرا هوای سفر بود پیش از این در سر چو صورت تو بدیدم نماید رای سفر . (۳)
قبرش در شهر هرات است .

۶۴ - سید کمال گچکولی - ساکن بلخ بود ، و سیاحت بسیار کرده بود و
کم جایی بود که او نرسیده باشد ، و در حالات او محل تعجب است . مشهور چنین است
که یانصد هزار بیت دارد ، و یک قصیده گفته است که هزار بیت از آن استخراج

(۱) شیخ بهاء الدین عمر (سجده ح)

(۲) بعد از این هم این اسم میاید ، رجوع شود به شماره ۷۴

(۳) صورت تو چون نامر که راه از آن برود اضافه شود یوسف حاصل شود

میتوان کرد. و آنچه حقیر دیدم در فوت **خواجه ابوالنصر پارسا** مرثیه ای گفته بود که چند مصرع ابیاتش تاریخ فوت **خواجه** بود و چند بیت دیگر متفرق تاریخ بوده (۱) که بمعنی اش فتور راه نیافته و در واقع این کارها از شوق بشر بیرون است لهذا گویند که عطار را مسخر کرده بود. این مطلع از اوست: مطلع

ای روشنی از نور رخت دیده جانرا
بر خاک نشانده است قدت سرو روان را.
عمرش از بود گذشته بود. قبرش در بلخ بجوار مزار میر سرخس است.

۶۵ - خواجه مؤید مهنه - از نیرهای حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره بود، و علوم ظاهر را تکمیل کرده بود، و مجالس او بغایت گرم و پر شور واقع میشد، و سماع **خواجه** بغایت مؤثر بود، و سلاطین تعظیم **خواجه** را مرعی میداشتند این مطلع از اوست: بیت

ازمه روی تو آئینه جان ساخته اند
و ندران آینه دل را (۲) نگران ساخته اند.
مزار **خواجه** در گنبد جد اوست.

۶۶ - خواجه مؤید دیوانه - هم از اولاد شیخ است. نظمش روان و سلیس بود. و از پیرشانی دماغ دعوی سلطنت میکرد و در نرد خویشان و مریدان این معنی را ظاهر می ساخت و خراسان را برایشان بخش میکرد، و در سر همان رفت. این مطلع در جواب **خواجه حافظ** از اوست: مطلع

چشم داریم از آن شمع سعادت پرتو
که چهارا بدهد روشنی از سر نو.

۶۷ - میر عماد مشهدی - موسوی تخلص میکرد. جوان داشمند و خوش محاوره و خوش خلق و خوش طبع بود، و در فن معمارت تمام داشت، و شعرای مشهد همه بخدمت او جمع میگرددند و هر چه او میگفت بسمع رضا و اطاعت می شنودند. در جواب شیخ کمال این بیت از اوست: بیت

(۱) و حدیثش چنان بود که هر بیت سه و چهار تاریخ بود (در حاشیه نسخه فارسی)

(۲) جانرا (سجده).

گفت چشمت را بگو تا در خيال روى ما

صورتى ديگر نيارد در نظر گفتم بچشم. (۱)

۶۸ - شاه بدخشان - اعلیٰ تخلص ميکرد، بسيار مؤمن و خوش طبع و پرهيزكار بود، و چندين سال بود كه سلطنت از خاندان اوبخاندان دگر منتقل نشده بود، عاقبت سلطان ابوسعيد ميرزا ايشان را مستأصل ساخت و مملكت را تصرف كرد. اين مطلع ازوست: مطلع

ماسوداى تو ترك جان و سر خواهيم كرد

كام جان هر دم زلالت پر شكر خواهيم كرد.

مشاراليه گویا در دست سلطان مدكور شهيد شد. قبرش در مزار شيخ زين الدين است.

۶۹ - ابن اعلیٰ - عجب پادشاهزاده خوش طبع و خوش باش بود، و چيزهاى خوب ازو نقل ميکنند. اين مطلع ازوست: بيت

اى زلعل آتشينت در دل گلنار بار
غير دل بردن بدارى اى بت مكار كار.

او نيز مقتول قاتل پدر شد.

۷۰ - مولانا عبدالصمد - هم از بدخشااست. در زمان سلطان ابوسعيد ميرزا بهري آمد، ميرزا تاريخ خود را باو فرموده بود. مردى منصف بود، بيتى در تجنيس خيال قافيه را غلط کرده بودمن او را واقف ساختم فى الحال متنه شد و اظهار منت كرد و اين سبب آشنائى ماشد. مثنوى گوى بود. در تعريف طوى (۲) و گوینده ها گفته. بيت

زماهى هياھوى تا ماه بود
سراوازشان «جام» (۳) الله بود

قبرش ميگویند در كوهستانست.

(۱) مطلع عزل شيخ كمال بخجندى اين است
يار گفتم از غير ما پوشان نظر، گفتم بچشم
(۲) طوى معنى جشن و ضيافت كلال است.
(۳) سراوازشان دائم الله بود. (سجده تركى).

۷۱ - مولانا یوسف شاه - کاتب تخلص میکرد، و در فن کتابت مردی متعین بود،
و خود را از مرثیه نظر فامیدانست اما مردی فقیر و خوب بود. این مطلع ازوست : نظم
ای جدا گشته که دوری زیر هم نمان
مادرین شهر بدین روز و ثور در شهر کسان،
مزارش در شهر هرات است.

۷۲ - خواجه ابواسحق - ولد خواجه مؤید مهینه بود. طالب علم و
خوش طبع بود اما بدخوئی و تکبر هم داشت. این مطلع از اوست : مطلع
کشید از دست ما صحرای خاور دامن گلها
بصحرای قیامت دست ما و دامن صحرا.

و این بیت را در مرثیه شخصی گفته در مهینه. و قبرش هم در مهینه است در
جوار پدرش.

۷۳ - سید کاظمی - مردی خوشباش و سبک روح و طبعش بهزل مایل
بوده. و از حضرت پادشاه بنخواجه جهان رسالت رفت و محل آمدن در عراق ماند (۱)
و در شیراز فوت شد. در سپاهگیری شهرت تمام داشت. بطمش روان واقع میشد و
قصایدش در رنگ قصاید بابا سودائی بود. این مطلع ازوست : بیت
صبح از افق چو رایت بیضا بر آورد
آهم علم باوج ثریا بر آورد.
این مطلع هم از اوست. مطلع
شکر خدا که قاضی شهر هری نیم
در سبک آدمی صفتام خری نیم.

۷۴ - مولانا محمد معنائی - مردی طریف بود، و بخدمت اکابر رسیده
و منظور نظرها گردیده، و در زمان بابر میرزا صدر معظم گردیده و بعد از آن در
مجلس سلاطین مقبول و محصور بود، و در ایام مکنت خود در شیراز بر سر تربت
خواجه حافظ گنبد ساخت، و بابر میرزا را آنجا ضیافت کرد، اما یکی از خوش طبعان
شیراز بجایی که نظر میرزا افتد این بیت را نوشته بود
اگرچه جمله اوقاف شهر غارت کرد
خدایش حیردهاد آسکه این عمارت کرد!

(۱) و در برد فقیر یکی دو نامه از او آمد (سخه ترکی الف و ب)

میرزا خوانده در آن باب بسیار مطایبه کرده و من این نقل را از خودش شنیده‌ام (با فقیر الفتی داشت) و بسیار مرا مشرف میکرد، و در آخر حیات خود همراه گنجیک میرزا که خواهر زاده سلطان حسین میرزا بود بدولت حج مشرف شد، و از آنجا در زمان مراجعت از عالم نقل کرده. بنام (درویش) این معما از اوست : معما

چون بتام روی از دشنام دوست عالمی را روی دردشنام اوست (۱)

۷۵ - خواجه خضر شاه استرآبادی (۲) - مردی خوش طبع و خوش محاوره بود، و خط نستعلیق را تقلید مولانا جعفر کرد و نیک نوشت، شعر را نیز خوب میگفت. در برابر لیلی و مجنون، زید و زینب، مثنوی گفته، و این بیت در توحید از اوست : بیت

ای چهره گشای هر جمیلی نام تو شفای هر علیلی .
(۳) این مطلع هم از اوست : بیت

سایه ات هر جا که افتد از زمین گل بردمد

نه گل تنها که سر تا سر گل و شکر دمد .

قبرش در استرآباد روی روی مسجد جامع است

۷۶ - مولانا حاجی نجومی - مردی لاابالی و طعش بهزل مایل بود،

هزل آمیز قطعها میگفت، اما این مطلع او خوب افتاده : مطلع

باز عید آمد بیا جانا که قربات شوم همچو چشم گوسفند کشته حیرات شوم .

۷۷ - مولانا مسعود قهی - از کلاتران آن ولایت است، و در محلی که از

عراق بنجر اسان آمد مثنوی او پیخته و عزلش روان بود، و اکثر ایاتش رنگین می افتاد و سلطان صاحبقران تاریخ خود را باو فرمود و او دوازده هزار بیت گفت، و

(۱) اگر روی را در (دش) بگذارند نام اوست که درویش باشد

(۲) خواجه خضر شاه (در حسن بدو سخته ترکی الب و ب)

(۳) در زمان فوت بابر میرزا در مشهد عرب و خسته مانده بود، فقیر او را عمواری کرد صحت یافت (در دو سخته ترکی)

یوسف وزلیخا، و مناظره شمس و قمر، و تیغ و قلم نیز گفته و نیک واقع شده .
این مطلع از اوست : مطلع

بیتو چون در گریه خواهم میبرد خواب می بینم که آبم میبرد .
این مطلع هم از اوست که در رقعه نوشته بوده : مطلع
مشتاقم و دورم غم جان کاهم از آن است

مشتاق بر آن دور زند آهم از آن است .

دیوان او در میان مردم هست، و در شهر هرات فوت شد و مزارش در جوار پیر
سیصد ساله است.

۷۸ - حافظ یاری (۱) - بغایت خوش طبع و خوش صحبت و شیرین کلام
بود، و بیشتر اوقات تلاوت قرآن میکرد، و علم قرائت را خوب میداست . در باب
موعظه و اوصاف این مطلع از اوست که .

گرم بر سر هزار آید بلا شایسته آم

که هستم بدترین خلق و خود را بیک میدام .

در مدرسه اخلاصیه جامعه نهاد و مزارش بر سر کوچه صفا اتفاق افتاد .

۷۹ - مولانا قنبری - از نشابور بوده، جوهر نظمش مقبول و او در نظم
چالاک، و عامی بود، و ابیاتش خالی از چاشنی نبود . در مدح بابر میرزا این مطلع
قصیده اوست : مطلع

این گهر هابین که در دریای اخضر کرده اند

زین مشاعل آتش حور بین که چون بر کرده اند

قبرش در همان ولایتست

۸۰ - مولانا خسروی - مردی دعوی دار و بررگ منش و تند خوی بود
و گاهی که شعر خواست حواید پیش از آن در کلام خود چنان ادائی میگرد که

(۱) یاری (سعه ترکی ب) ، یاری (سعه ترکی الف)

کس را مجال دخل نمی ماند، ضرورتاً تحسین بایست کرد، و دیوانش در میان مردم هست. این مطلع ازوست : مطلع

زلزل یار دیدانی گرفتم حیاتی یافتم جانی گرفتم.

۸۱ - مولانا نازنینی (۱) سبزواری الاصل بود، طبع دلیپذیر داشت، اگر

چه عامی بود اما اشعارش خالی از چاشنی نبود، و با امیر شاهی بسیار صحبت داشته بود، و بغزل گفتن بیشتر میل میکرد. این مطلع ازوست که : بیت

صنوبر تاز خدعتنگاری سروت (۲) جدا مانده

شده دیوانه و ژولیده مو سر در هوا مانده.

در استر اباد فوت شد، قبرش آجاست.

۸۲ - مولانا ولی قلندر - ملازم آستان بابر میرزا بود، خیره و دلیر

و بی حیا بود، اما ببد شعری در میان سخن دانان شهرت تمام داشت. در محلی که پیر بدایغ میرزا شعرای شهر هرات را به شیراز برده او هم در آن میان بوده. این مطلعش خوب و نادر واقع شده : مطلع

بیم ملول که کارم نکو بشد بد شد شود شود، نشود گومشو، چه خواهد شد.

در شیراز فوت شد و قبرش آجاست. در جواب این مطلع سلطان محمود میرزا که : مطلع

در گوش ما مکش تو که این لعل نادر است

کین چشم خون گرفته از این دانه پرست.

این مطلع نیز از اوست : مطلع

دریا دلیم و همت ما فارغ از درست گردست مانهی است و ای چشم ما پرست.

۸۳ - مولانا واله - خالی از آشفتهگی نبود، و از لعل «برده» در قهر میشد

و اضطراب میکرد، مردم او را از این جهت تشویش میدادند و وقتیکه بابر میرزا

(۱) در دو سعه ترکی الف و ب (دینی) سبط شده

(۲) قدش. (سعه ترکی)

در مشهد بود قصیده گفت ردیف «آراسته» ویتی که باسم مدوح آراسته بود این است: نظم
شاه ابوالقاسم که شد در دور او خوشتر و خلد

مشهد سلطان علی موسی الرضا آراسته

۸۴ - مولانا حریمی قلندر - از شهر سمرقند بود، طالب علمی هم داشت

این مطلع ترکی ازوست ترکی

بیجه بغلای شمع دیک هجر نکدا یاریم کیجه لار

آه کیم گوید وردی داغ انتظاریم کیجه لار

[مصرع آخر چنان گفته است که هیر نوشته اما اگر چنین باشد بهتر است که:

«آه کیم گوید وردی داغ هجر یاریم کیجه لار» تجنیس میشود و بهتر است]

۸۵ - مولانا ترخانی - از اندخود بود، و سپاهی بوده و شعر حضرت

مخدومی نورا که مطلعش این است.

ای رمشکین طره ات بر هر دلی نندی دگر

رشته جابرا بهر موی تو پیوندی دگر.

جواب گفته و این بیت از آن است.

مرغ دل پر کندم و از سینه دریان ساختم

تا کشم پیش سگت هر لحظه پر کنندی دگر

و به بند بعضی از مخادیم سمرقند افتاده و ترکی این شعر را گفته.

توشکالی بند ایچر بولدوم اول پری دیوانه سی

کوک سرا فانوس دور اول شمع سن پروانه سی.

۸۶ - مولانا عاشقی (۱) - از شهر هرات بود، و قصیده راپخته میگفت.

و در فرصتی که سلطان ابوسعید میرزا عمارت آق سراي تمام کرد جهت کتابه آن

بشعراي شهر شعر فرمود و او خوب گفت، و این مطلع در تعریف عمارت از اوست بیت

این منظری که طاق چو ابروی دلبرست

از خاک بر گرفته دارای کشورست

(۱) مولانا عاشقی (در دو نسخه ترکی)

۸۷ - مولانا عبدالوهاب اسفرائینی - مردی ابدالوش و خوش طبع بود،
و صاحب منصب قضا بسبزوار بود بعد از آن قاضی اسفرائین شد دیگر احتساب
استرآباد باور جوع کردند شعر خود مشهور بود، در جواب دریای ابرار امیر خسرو
این مطلع از اوست : مطلع

این کهن اوراق گردون کش زانجم زیورست

کهنه تاریخ سی شاهان انجم لشکرست

در استرآباد فوت شد.

۸۸ - خواجه یوسف برهان - اراقربای (۱) نزدیک حصر شیخ الاسلامی
شیخ احمد جامی قدس سره بود، و در طریق فقر و فنا سلوک میکرد و رسم نجرد
و انقطاع را مسلوک میداشت، و صاحب طریق جمیع اهل طریق بود. بیشتر شعر خود
موسیقی می‌بست و عمل اصفهانرا بدین مطلع خود بسته : مطلع
رسیدم موسم شادی و ذوق و عیش و طرب اگر کجا مراد دلی رسد چه عجب؟

فقیر در فن موسیقی شاگرد اویم در جام از عالم رفت و مزارش در حظیره شیخ است.

۸۹ - مولانا مشرقی - ار مشهد بود، و صنعت کاسه گری مشغولی می‌نموده،
درویشی اختیار کرد و بخدمت میر مخدوم علیه‌الرحمه رسید، و از خدمت بسی
عزیزان دگر نیز مستفیض گردید در شکایت روزگار غزلی دارد و این بیت از آن
عزلیست بیت

از چیست سرخ پنجهٔ مرجان دای بط
گر خون بجای آب روان نیست در بحار
در هری فوت شد.

۹۰ - مولانا هوایی - برادر (۲) مولانا مشرفی بود. از نقاشی بقدر
وقوف داشت فی الجمله کتابت هم میکرد، طرفاً می‌گفتند که اشعار خود را جدول

(۱) از اولاد (سخه ح)

(۲) انیس مولانا مشرفی بود (سخه ح)

کشیده و تذهیب کرده مردم میدهد تا در شهر شهرت یابد ، و هر گاه که باو اظهار این معنی میکردند او بخنده و هزل میگذراتید . این مطلع از اوست : مطلع

نگرد کوی تو با صد بیاز میکردم نگاه میکنم از دور و باز میکردم

این مطلع را بیر ازو میخواشد که . مطلع

رلف بریده را چو کنی تار تار بخش تاری بعاشقان سیه روزگار بخش

در شهر هرات فوت شد و مزارش در خواجه چهل گزیست .

۹۱ - مولانا قبولی - مردی فقیر بود ، و در بازارچه بیرون درب ملک دکان

غزل فروشی داشت . صباحی از آن (محلّه) جمعی نزد فقیر آمدند و گفتند که شب

گذشته مولانا قبولی ما را طلبیده وصیت کرده که امشب از عالم بیروم و برای تکفین

و تجهیز چیزی ندارم ، صباح دیوان مرا پیش فلان کس یعنی فقیر برید و بیاز مرا

باو رسانید و التماس نمائید که مرا در گورستان سادات مصرّخ دفن کنند چون

صباح حشر گرفتیم از عالم رفته بود ، و ما بجهة وصیت دیوانش را آوردیم و این فقیر

بعد از آنکه وصیت او را بجای آورد دیوانش را بگشاد این تخلص بیرون آمد که . بیت

اگر قبول تو یابم قبولیم ورنه بهر دو کون چومن ناقبول نتوان یافت .

۹۲ - مولانا محمد امین - از بلخ بود ، و او بسیار سادگیها ظاهر میشد ،

اکثر اوقات در حواشی نویسندها میگشت و لفظ « دلرم » را هفت تجنیس گفته

پیش نابر میرزا آورده مستحسن افتاده ، و این بیت را که بیت

ای سیه چشم خطائی مرع جان را نا توانس

وز سیه چشمان دیگر همچو آهو دل برم

میرا یاد گرفته و دایم میخوانده است و او ماهات میکرد . مولانا در استرآباد از

عالم نقل کرده است

۹۳ - مولانا سعدی - ار مشهد بود ، و کاسه گری میکرد این مطلع ذوقافیتین

از اوست . مطلع

زهر قطع هستی حبله از صد جای انگیزم
 که تا يك لحظه با آن دلبر خود رای آمیزم
 و فقیر را این بیت او از مطلع خوشتر میآید . بیت
 شبی بنشین و چندانی شراب بیحسابم ده
 که نتوانم که تا روز حساب از جای بر خیزم .
 در شهر هرات فوت شد .

۹۴ - مولانا میر ارغون - صنعت خیمه دوزی منسوب بود ، و از سایر
 نظمها معمما بیشتر میل مینمود . این معمما باسم «محمود» از اوست . معمما
 ای زجام حسن سرخوش سوی مخموری بهین
 رانکه اشک خویش را پیوسته دارد بر چین .

۹۵ - مولانا صدر کاتب - (۱) مردی آشفته روزگار بود ، و بیشتر اوقات
 خود را صرف خدمت اترک میکرد ، و اگر لوندائی میسر میشد نه از خط و نه از
 شعر یاد میآورد ، و شراب او را چنان مغلوب ساخته بود که بهیچ کار اختیار بداشت
 اس مطلع ازوست مطلع
 هرگز دل مارا نغمی شاد نکردی
 کشتی دگر آبرا و مرا یاد نکردی .
 در شهر هرات فوت شد .

۹۶ - مولانا ایازی - عجیب دیداری و غریب اطواری داشت . سخنش
 خواه نظم و خواه نثر ، قصه مختصر ، احوال و اوصاف او را ازین بیت که برای خود
 گفته معلوم میتوان کرد . بیت

چادر شب خود رنگ مکس دیده ایازی
 به جامه و نه گُر نه و نه موره نمازی
 ۹۷ - مولانا انیسی - شاعری کم بصاعت بود ، او را بدین متهم میداشتند
 که او اشعار مردم را بنام خود میخواند ، از آن جمله این مطلع است بیت

(۱) حیدر کاتب (دو نسخه ترکی)

گرچه میجوید دلم دایم وصال یار را یار میجوید بر عم من دل اعیار را .

این مطلع از هر کس خواه باش محل مضایقه نیست (۱)

۹۸ - مولانا محمد آملی - مردی ظریف و نازک بود ، و بخدمت مولانا

شرف الدین علی یزدی رسیده و منظور نظر گردیده بود ، و طبع او از نظمها

معما میل داشت این معما باسم «نویان» از اوست . معما

بخواهم داد از خوبان گل چهر که خواهانم بجه رویان بی مهر . (۲)

پسرش نیز شاعر است . محل خود گفته شود . مدفن مولانا در نساپورست

۹۹ - درویش نازکی - از آدمی زادگان ممالک خراسان است ، و پدرش

مدنی حکومت مشهد کرد اما او بخود ترك سپاهیگری داده بطور درویشی بمدپوشی

در مشهد گوشه اختیار کرد (۳) این مطلع ازوست مطلع

منم که نیست مراجر بحام داده تماخر ندار ساقی گلچهره کاسهای پرا پر

۱۰۰ - مولانا کوثری - از بخارا بود ، بسیارحوش طبع و حوش صحت

و شیرین زبان و مقبول بود . گویند روری در حجره خود طبع میکرده است ، یکی

از موالی درآمد هیمه درزیردیگ نهاده ، مولانا گفته است : بکار مطبح مدد مکن

که شریک میشوی ، این مطلع ازوست : بیت

در خیال دسته خندان آن دادام چشم چشمه خونبست چشم ما که دارد نام چشم

در شهر هرات فوت شد و قبرش در خیابان است .

۱۰۱ - سیدمسلمی (۴) اسفرائینی - اندالوش جوانی بود ، اعاطع خوب داشت

این مطلع از اوست مطلع

خال او نقد دلم از دیده روش کشد همچو دردی کومتاع خانه از رورن کشد

قمرش در اسفرائین است

(۱) در اصل هم چنین است .

(۲) بون بخواهم را میدهد نه مه رویان و حروف مهر از مهرویان میرود « نویان » بی نماید .

(۳) و نگدائی معاش میگدرابید رهی صاحب دولت ، (نسخه ترکی ح)

(۴) مفلسی ، (نسخه بدل)

۱۰۴ - مولانا نظام - مردی طالب علم بود در خاتمه ملك حجرة داشت
 دایم معما مشغولی میکرد . این معما باسم «اسحق» از اوست : معما
 سخادان طایر بخشنده دانه که از اقبال دارد آشیانه (۱)
 قبرش در خیابانست .

۱۰۳ - مولانا یاری - وریر زاده بود اما درویش صفت و آزاده . بیچشم
 او در بلخ ضعفی طاری گشته و تا بیناشد . طبع خوب داشت این مطلع از اوست : مطلع
 کسم نشان سر موئی از آن دهان بدهد
 چنان تنگم از این عم که کس نشان ندهد (۲)
 قبرش در بلخ است .

۱۰۴ - مولانا محمد مجلد - (۳) از شوخ طبعان خراسان است ، اما بهزل
 و خیانت میل بسیار داشت وار مردم شهر کم کس مانده است که او بنظم بابه نشر
 باو هزل و مطایبه نکرده باشد این معما باسم «جرده» از اوست : معما
 خری بر گشته پالان سوی ده تاخت چرا گاه ده از گاو ان برداخت (۴) .
 قبرش در هری است

۱۰۵ - مولانا محمد نعمت آبادی - در خدمت پهلوان محمد ابوسهید (۵)
 میبود ، به پیش ہماری آن بقعه قیام مینمود ، و چون همیشه در مجلس پهلوان اهل
 شعر و معما حاضر بود او نیز بمعما عشق پیدا کرد . و پهلوان او را بعضی از طرف سفارش
 فرمود و در اندک فرصت بیک آموخت و خوب گمت ، اما هم در آن ایام او را قصا
 رسید (۶) . این معما باسم «کاکا» از اوست : معما
 آنچه کردی برد از بیداد گر باد آرمش گویم اربا کوه جادامن فر باد آرمش .
 قبرش در گازر گاه است .

(۱) نقطه از سجا برود و او مال او شود از طرفین « اسحاق » میشود

(۲) در بلخ متوطن بود (دو نسخه ترکی)

(۳) خواجه احمد مجلد (در دو نسخه ترکی)

(۴) از پالان نقطه میخواهد که چون باد مضم شود « جرده » بیرون آید

(۵) پهلوان محمد کشتی گیر (نسخه ترکی)

(۶) و فقیر آن معما ها را گفتم جمع آورید (نسخه ترکی)

۱۰۶ - سید عبدالحق^(۱) استرآبادی - جوانی خوش طبع و خوش محاوره و خوش خلاق بود، و در آن محل که قاضی ولایت خبوشان صدر زمان برشوت خری داده منصب قضا را گرفت او این قطعه را گفت: قطعه
 ز خوچان یکی رفت سوی هرات^(۲) که قاضی شود صدر راضی نمیشد،
 برشوت خری داد و قاضی شد آخر اگر خر نمی بود قاضی نمیشد،
 قبرش در استرآباد است

۱۰۷ - مولانا میر قرشی^(۳) - در سمرقند می بود و دکان صحافی داشت و همیشه ظرفا آنجا جمع میامدند، و مولانا خود را استاد آن خیل میداست. در باب شکایت این مطلع از اوست: مطلع
 بیست آئین محبت کردن از یاری گله ورنه میگردم از آن بدعهد بسیاری گله
 خطائی تخلص میگرد در سمرقند فوت شد.

۱۰۸ - مولانا جوهری - مشرف صابون خانه سمرقند بود، و عروض را خوب میداست. و سیرالنبی نظم کرده بود، این بیت از آنجاست نظم
 فلک بسکه در موکش تاخته بهر ماه بعلی بینداخته.
 قرش در سمرقند است.

۱۰۹ - مولانا خاوری - هم از سمرقند است، و خیاطی میکرد، و طبعش بیک بود، و بدبیه را روان میگفت. ترجیع بندی گفت، بندش این است. بند ترجیع
 که سنگم زبی و گاه بمشت باری نازی مرا بخواهی گشت.
 این مطلع نیز از اوست: مطلع
 من که عمری بهوس پیروی دل کردم عمر بگذشت ندانم که چه حاصل کردم.

۱۱۰ - مولانا حلوانی - نیز از سمرقند است. طبعی شکفته داشت. در ایام شتاب فوت شد، بجهت آن سخنش کم شهرت گرفت. این مطلع از اوست مطلع

(۱) عبدالحی (سخه ح)

(۲) همی گشت در شهر شخصی رخواحان (سخه ترکی)

(۳) مولانا پیرویس (سخه الف ترکی)

زاهدا قبله ما ابروی دلدار اولی تو و مسجد که ترا روی بدیوار اولی .
قبرش در سمرقند است .

۱۱۱ - مولانا ریاضی - هم از سمرقند بود در آنجا فوت شد. مردی معجب
و متکبر و بدخلق بود. بعضی غزلهایش بیک می افتاد. این مطلع از اوست: مطلع
ستاره ایست در گوش آن هلال ابرو ز روی حسن بخورشید میزند پهلوی .
چون در میان این دو مصرع کاف رابطه می بایست، فقیر ناو گفتم که این نوع اگر
خوانند بهتر است که .

ز روی حسن در گوش آن هلال ابرو ستاره ایست که با ماه میزند پهلوی
از روی اوصاف مسلم بایستی داشت جدل بنیاد کرد فقیر ساکت شدم .
۱۱۲ - صفائی - (۱) جوانی ساده بود، اما بصحبت جوانان شغف تمام داشت،
و از جمله چیزهایی که منافعی طبع ساده او ارو زائیده شده این بیت است: بیت
می نماید گاه جولان نعل شبرنگش بچشم
چون مه بوکز نظر سازد مردم غایبش .

در سمرقند فوت شد .

۱۱۳ - مولانا بدیع - (۲) بدیعی تخلص میکرد، و با مولانا صفائی
می بود. (۳) اگرچه در اوائل جهت صغرس در شعر خامی داشت آخر خوب شد،
و شهر هرات آمد، بسیار صلاحیت کسب کرد، و بواسطه عجبی که داشت شوخ طبعان
اورا یوسف صفائی میگفتند و او بسیار متغیر میشد، اما مردی خوش صحبت بود.
و عروض را بیک میداست و اکثر صنعت شعری را خوب میگفت. این بیت از اوست: بیت
دری (۴) مقصود جویان مجمع البحرین شد سوفی

که بحری در برست از چشمه هر چشم گریاش .

(۱) از اندیجان است (سخه ترکی ج)

(۲) مولانا یوسف بدیعی (سخه ترکی ح)

(۳) فقیر بجهت تحصیل چون از سمرقند باندجان آمد در آنجا با فقیر میبود (سخه الف و ترکی)

(۴) در مقصود (سخه ترکی)

رساله معما نیز نوشت و در آن فن بسیار کارها کرد. با سم «منصور» این معما از اوست : معما
مرا زان شد منور خانه چشم که آمد دوست در کاشانه چشم (۱).

در سرخسی فوت شد و قرش در خاقاه شیخ لقمان است.

۱۱۴ - مولانا خاتمی - (۲) از خدای خواه کوسوئی بود، و درویشی

تمام داشت. این مطلع اوست : مطلع

بیازمند توئیم ای نواز پرورده ترا زمانه عجب دلنواز پرورده.

۱۱۵ - مولانا لطفی - ملك الكلام زمان خود بود، و در شعر ترکی و

فارسی بطیر نداشت، اما در نظم ترکی شهرت او بسیار است، و دیوان او مشهور
است، و مطلع متعذر الجواب دارد و از آجمله ترکی

نازك لوك ايچره بیلی چه یوق تارکیسوئی

او ز حدیسی بیلیب بیلبیدین اولتورور قوئی.

یکی دیگر این است که : مطلع

صید ایتی دلیریم هینی آشفته ساجیدین

سالدی کمند بوی بومه ایکی قولاجیدین.

و (۳) بیشتر قصاید مشکل استادان فارسی گوی را جواب کرد، و در بود و به سالکی

شعری گمت ردیف آفتاب که شعرای زمان جواب کردند و هیچکدام مطلع را در
برابر نتوانستند گفت و مطلع آن شعر این است. مطلع

ای ز رلف شب مثال سایه پرور آفتاب

شام زلفت را بجای ماه در بر (۴) آفتاب

(۱) صادرا بچشم تشبیه کرده اند، هرگاه منور خانه چشم شود یعنی صاد در آن در آید «منصور» گردد

(۲) مولانا خاکی (سخنه ترکی ح - الف)

(۳) در ترجمه طهرنامه علاوه بر هر بیت مشوی دارد (سخنه الف و ب و ح)

(۴) در حور آفتاب (سخنه بدل)

در محل رحلت مطلعی گفت و فرصت غزل ساختن نیافت ، وصیت کرد که حضرت
مخدومی نوراً غزل تمام کرده در دیوان بوبسند ، ایشان نیز وصیت بجای آورده
غزل تمام کردند و در دیوان خود ثبت نمودند ، مطلع این است : شعر

گر کار دل عاشق با کافر چنین افتد به زان که بید خوئی بی رحم چنین افتد .

مولانا در ایام جوانی بعد از آنکه تکمیل علوم ظاهر کرد بخدمت مولانا شهاب الدین
خیابانی رفته طریق صوفیه مسلوك داشت ، قبرش در شهر هراة در ده کنار است .

۱۱۶ - مولانا نقیبی - (۱) شعر ترکی و فارسی میگفت ، و مشرش بلند بود

و از ابیات ترکی خود این مطلع را بمباهات تمام میخواند : ترکی

آه کیم چانیغه نسیم یار نادان ایلکدن

داد و فریاد اول جفاجی ایت جان ایلکدن .

اما در فارسی این مطلع او مد واقع نشده است : فارسی

صبحی که دم بمهر نزد يك نفس توئی بخلی که بر نخورد از او هیچکس توئی .

قبر او در دره دو برادران (۲) است .

۱۱۷ - مولانا اتائی - در قبة الاسلام بلخ بود ، وار اولاد اسمعیل اتا بود

مردی خوش طبع و درویش و منبسط بود ، و شعرش در زمان او در میان اترک

ملك شهرت تمام داشت . این مطلع ار اوست ترکی

اول صنم کیم سوقرا غندا یری دیک والتورور

عایت نازک لوکیدین سو بیله بوتسه بلور .

قبرش در بلخ است .

۱۱۸ - مولانا مقیمی - ار شهر هرات بود ، و از اصطلاحات صوفیه وقوف

(۱) مولانا نقیبی ؛ (نسخه الف) ، مولانا یسعی (نسخه ح)

(۲) دره دو برادران (نسخه الف)

داشت ، چون ترکی گوی بود موافق اصطلاح آن طایفه ترجیح گفت ، بسیار چاشنی دارد ، بندش این است : ترکی

سین سین اصل وجود هر موجود سندین اورکا^(۱) وجود غنی وجود.

۱۱۹ - مولانا کمال^(۲) - از کوه صاف بود ، بلم ترکی میگفت و شعرش

در میان مردم همان بواهی شهرت دارد . این مطلع ترکی از اوست : ترکی

ایرینک قولیدور نیشکرای جان بیلی باغلیغ

کل داغی یوز واک بنده سی دوریما غلیغ .

۱۲۰ - مولانا لطیفی - مولدش معلوم شد ، اما بسیار طبع شوخ داشته ،

و در صغر سن وفات کرده ، وار او اندک سخنی مانده است . این بیت ترکی از اوست : ترکی

که اقرار که تمار لسنک شکری بیز کاتیکماس موهیچ اقرار تمار

اگرچه ترکانه است اما شوخ طبعی قائل معلوم میشود .

۱۲۱ - مولانا سگاکلی - از ماوراءالنهر بود ، و اهل سمرقند بار بسیار

معتقد بودند ، و بی نهایت تعریف می کنند ، اما در محلی که در سمرقند بودم هر چند

تمحص نمودم که از نتایج طبع او چیزی معلوم کنم چنانکه تعریف می کنند پیدا

شد ، ار همه جوابی که عاجز میشدید سخن ایشان این بود که همه ابیات خوب مولانا

لطیفی از اوست که بنام خود کرده است ، اما در ماوراءالنهر امثال این سخنان

مکابره بی مره بسیار است . این مطلع را بمولانا سگاکلی اسناد می کنند : ترکی

بی باز و بویی شیوه دورای جادو کوزلوك شوخ و شنک

کبک دری طاوس دا ایوق البته بو رفتار دیک .

۱۲۲ - مولانا حاجی سعیدی سمرقندی^(۳) - از آدمی زادگان شهر

(۱) وجود آن د وجود : (نسخه ب)

(۲) مولانا کمالی (نسخه ب و ج)

(۳) مولانا میرزا حاجی (نسخه ترکی)

سمرقند است . اگر در بعضی اوقات از او چیز های غریب سر بریزند اما این
بیت او خوب واقع شده است : ترکی
او خشاتی قامتینکی صنوبر نه باغبان
بیچاره بیلماں ار میش الف دین تا باغ بی
قبرش در ملک اوست .

۱۴۳ - نور سعید بیگ (۱) . از خوارزم بود . قوت و لطافت طبع او [را]
از اشعارش معلوم میتوان کرد . این مطلع از اوست : مطلع
ما را درین دیار توئی دلنوار و بس
داریم از تو گوشه چشمی نیاز و بس .
قبرش در مرو در جوار خواجه یوسف همدانی است .

۱۴۴ - پهلوان حسین - دیوانه تخلص میکرد . فی الواقع مردی ابدال و ش
بود و رندی و امرادی هم داشت و خالی از لطافت طبع نبود این مطلع از اوست : مطلع
طوبی مثال سروی و شمشاد قامتی
من وصف قامت تو چگویم قیامتی .
در قرا باغ مقتول شد .

۱۴۵ - سولانا صانعی - از ولایت باختر بود ، و بیشتر مثنوی میگفت ،
در تعریف مخدومی (۲) این بیت از مثنوی اوست : مثنوی
بتو هر که او دعوتی میکند
چه دعوی که بی معنی میکند . (۳)

وزیر بود ، بسبب ظلم و بد نفسی سیاست پادشاه رسید ، قبرش در دیه خودش
در زره است [این دو بیت نیز از اوست . بیت

تا فراق تو من دلشده را پیش آمد
صد اندوه غم و درد و بلا پیش آمد .
گر دهد دست که روزی بوصول تو رسم
با تو گویم که سرایی تو چها پیش آمد . [

۱۴۶ - خواجه مسیب - از صانعی عجیتر و غریب تر بود ، و از غفلتی که
داشت بمسلمانان کمر ظلمهای عجب بسته بود که با گاه از دیوان قضا بیواسطه

(۱) سعید بیگ (نسخه ترکی)

(۲) مخدومی نورا (نسخه ح)

(۳) این بیت در نسخه ح اضافه شده ترا میوه شیرین و اوراست بلخ - چوسیب سمرقند والوی بلخ

مستوجب سیاست شد و مردم ارشاد و خلاص شدند، این مطلع از اوست : مطلع
گذشت عمر و زغفلت من آنچه‌ان مستم
که هیچ توبه نکردم که باز نشکستم .
قبرش در خانه اوست .

۱۲۷ - مولانا هلالی (۱) - بدیم شیوه و شیرین کلام بود، این مطلع ترکی
از اوست .

جان و کونکو منی جفا اوتیغه تندورد بیکیز
ایلاکیم کل بولدوم و من دیس کونکول تیندور دیبکیز .
قبرش در تورستان خواجه طاق هری است .

۱۲۸ - میر سعید کابلی - خالوی فقیرست (۲)، طبع خوب دارد، و بنظم ترکی میل
او بیشتر است . این تجنیس ترکی از اوست ترکی
ای محب لارتیسا بکیز یاره سیز
کل ایبا عیدا حماری یازه سیز .

چون مین اولسام ترتیم بیک ناشی‌عه
کشته پیر شوخ دور دیب یازه سیر
در فته ابو سعید میرزا در سرخس شهید شد و قبرش در شهرست .

۱۲۹ - میر محمد علی کابلی - برادر میر سعید کابلی بود، و غریبی تخلص
میکرد، جوان خوش معاوره و خوش خلاق و خوش طبع بود، و اکثر سازها را
خوب مینواخت، و خطوط را بیک می‌نوشت، و از علم موسیقی خبردار، و پادشاه
در باره او التفات بسیار داشت این مطلع ترکی از اوست : ترکی
در دو حالیم دین اگر عافل اگر آگاه سین

هیچ عم یوق کیم من کاسین دلسر و دلخواه سین .
این مطلع فارسی هم از اوست مطلع

(۱) مولانا هلالی (نسخه الف)، مولانا هلال (نسخه ب)، مولانا هلال (نسخه ج)
(۲) این عبارت که میر سعید خالوی میرعلیشیر باشد در نسخه (ترکی ب) پیردیده شد .

چشم بیمار تو هر دم نا تو اتم میکند
 لعل جانبخش تو چانا قصد چانم میکند .
 در سمرقند سرتنه شهادت رسید .

۱۳۰ - درویش بیگ - پسر میرزا علی ایگو تیمور (۱) است . نسبش خود
 باهل علم ظاهر است ، در حسب پیر از نسب کم نیست ، جوانیست بحسب و نسب آراسته
 و طبعش بحلیه نظم و خوبی پیراسته . آین مطلع ازوست : بیت
 بسین بقبر فقیری که کشته ستمست کز آتش دل و از ناوک تو اش علمست .

۱۳۱ - میرزا بیگ (۲) - در اساییت و اخلاق خوش یگانه خراسان و سمرقند
 بود ، و در سپاهی گری سرآمد چابک سواران این هر دو ملک بود ، ذهنش از نفوذ
 معانی غنی و طبعش از این نوع تعریف مستغنی بود . این مطلع ترکی ازوست : ترکی
 کوزونک نی بلا قرا بولو تور جانمنه قرا بلا بولوب تور .

ذوقافیتین است و قافیهایش طرزعکس واقع شده ، جواب گفتن پیش فقیر از محالات است .
 اگر چه بر زبان او امثال این ابیات بسیار میگذشت اما او هرگز پروائی نمیکرد
 و برجائی نمی نوشت ، ولی این مطلع او را فقیر تمام کرده بیادگار در دیوان خود
 نوشتم . هرقدش در سمرقند در مدرسه امیر احمد حاجی (۳) است .

۱۳۲ - امیر حسین اردشیر (۴) - بدین فقیر بمثابه پدر بود ، و در میان ترك
 و تازیك ارو تمامتر کسی ندیدم . طبعش در تصوف خوب بود ، و در ایام جوانی علم
 ظاهر اکتساب نمود و هر چند سلاطین در حضور تربیت او شدند او اجتناب کرد ،
 اما سلطان صاحبقران از غایت لطف بامور سلطنت دخل داد ، و تربیت کلی کرد ،
 چون بالطبع بجاوب فقر میل داشت عاقبت قدم بهمان وادی نهادم در خدمت مولانا

(۱) درویش بیگ میرزا علی پسر او بیگو تیمور (نسخه ترکی)

(۲) این عبارت در دو نسخه ترکی الف و ح اضافه شده « در میان اساء حس مثل او مردی
 بود حیف و صد حیف که در یورش تا شکند ضایع گردیده فرش معلوم بست . »

(۳) مدرسه احمد حامی بیگ سلمه الله . (نسخه الف و نسخه ح)

(۴) سید حسن اردشیر . (نسخه الف و ح)

محمد تابادکانی (۱) چندین اربعین نشست و مقاصد معنوی بسیار حاصل کرد ولی در ایام رندی و ناقش میان رندان خرابات بود، در آن کار کسی بهتر از او قیام ننمود. این قطعه را در آن فرصت گفته بود: قطعه

چه خوش باشد صبحی با دلارام لبالب از قدح در دم کشیدن.
 چونچه هر دو در يك پیرهن تنگ بهم پیچیدن و در هم کشیدن.
 قبرش براه سگازرگاه بمیان دوجوی در حظیره یدر اوست .

(۱) مولانا محمد تابادکانی قدس سره (استغفره ح)

مجلس سوم

ذکر لطایف مخادیمی کرده است که بعضی را بملازمت رسیده و بشرف
قدم بعضی از ایشان مشرف میگردد.

از آنجمله آفتابی که زمان نارای عالم آرایش مباحی و اهل زمانرا شرف
نامتناهی میسرست ، و محیطی که از لطایف طبع گوهر زایش جیب اهل دوران
پیر از لؤلؤی مکنون و در " اظهرست " حضرت مخدومی شیخ الاسلامی :

۱۳۳ - مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی است که تا جهان باشد نتایج
خاطر اور آن حضرت از جهانیان کم نگردد ، و چون سر و سرور جماعتی نه درین
مختصر مذکور میگردد و بهتر و مهتر گروهی که درین رساله محقر مسطور میشود
آن جناب است ، از نوشتن اسم مبارک ایشان گیرند بده بدین گستاخی بود ، و چون
اشعار ایشان سراسر زیبا و دلکش ، و صفحه خاطر اهل عالم از نظم روح پرور ایشان
مزین و منقش است درین اوراق چند بیتی ثبت کردن مناسب نبود ، درین رباعی
بدعا ختم میکنند :

رباعی

یا رب بو معانی دری نیک عمایی بوداش و فضل و گهری نیک کابی
کیم ایلا دیک انی اهل عالم جابی عالم ایلیکابو جابی توت ارزانی .

[چون ابیات میرا گرچه ترکی است اما قریب الفهم است امثال این رباعی یا بیتی
که باشد فارسی کردن لایق بود] . (۱)

۱۳۴ - امیر شیخهم سهیلی - از مردم متعین ممالک خراسان است ، و از
خردی باز آثار طبع و نمودار دهن ازو طاهر ، و اخلاق حمیده و معاش پسندیده
از اطوار او ناهر بود ، و بخدمت سلطان ابو سعید میرزا افتاد و ملارم مخصوص
گشت ، و اشعار او شهرت یافت ، و حالا ارمدت بدست سال زباده است که در ملارمت

(۱) در نسخه های ترکی بعد از شرح حال مولانا جامی نام «خواجه محمود تایبادی» ذکر شده است ولی از

سلطان صاحبقران بمناسبت رفیع و مراتب اعلیٰ مشرف است، چنانچه بهمراه امور مالی و ملکی مشارالیه و معتمد علیه و بر قالیچه امارت ساکن، و بمسند تقرب متمکن است، و بهیچ امر نامالایم منسوب نیست، و درین دولت چنانچه انتظام حالش درجه اجلال یافت احوال نظمش نیز اوج کمال گرفت. این مطلع قصیده عیدیه او خوب واقع شده: مطلع

شکر ای دل که دگر بار بصد زب و جمال
کردن شاهد عید است در آغوش هلال.

این مطلع نیز از اوست. مطلع
دل چو شکسته مران عاشق خسته حال را
سنگ جفا چه میزنی مرغ شکسته نال را

در لیلی و مجنونش در صفت بیماری لیلی این بیت خوشت شعر
گوی دقش و حال گشته مانده سبب سال گشته.

احیاناً بشعر ترکی میل میکنند. این مطلع ازوست. ترکی

زاهد ایلی تسیح دیب حیران قالور اوباش ارا

رشته جسمیم بی کور سا قطره قطره یاش ارا.

چون از اول حال تا اکنون بدین حقیر التفات و اتحاد دارد اگر از این زیاده تعریف او کرده شود تعریف خود نموده میشود، از این سبب اختصار کرد.

۱۳۵ - مولانا سیفی - از بخارا است و از آنجا آمده، اکثر متداولات را دیده

و در اثنای تحصیل بنظم مشغول گردید، و طریق مثل را بغایت خوب گفت، و اشعارش مشهور شد. این مطلع ازوست: بیت

دلا وصف میان نازک جانان من گفتی

نکورفتی (۱) حدیثی از میان جانان من گفتی.

و برای اهل صنعت و حرفه بی لطائف بسیار نظم کرد، و در آن فن مخترع است،

و این بیت از آن جمله است: نظم

(۱) نکو گفتی (سخه ب)

بت پرداز گرم کو بکسان میسازد هیچ بر حال من خسته نمی پردازد .
رسالة معما نیز نوشته . این معما ازوست باسم « قبول » : معما
بس که دل هر دم بسوی زلف جانان میشود

بادل خود جمع میسازم پریشان می شود (۱) .

مولانا در هشیاری بسیار جوانی بحیا و ادب است ، اما در سرخوشی بهیئت دیگر بلکه
نیم رسوا میشود . در این اوقات توبه موفق شد ، امید است که باستقامت نیز موفق شود .
۱۴۶ . مولانا آصفی - پدرش در دیوان وزارت پادشاه زمان مهر زده ، و

طبعش چند آنکه تعریف کنند هست ، حافظه اش نیز خوب است اما نه طبع خویش و نه حافظه
خود را کار میفرماید ، و اوقات شریف خود را بر عنائی و خوشن آرائی میفرساید ،
این نوع صفاتش بسیار است ، اگر شرح کرده شود سخن بطول می انجامد ، ابیات
نیک دارد . این مطلع ازوست که گفته : مطلع

ریخت دردی (۲) می محتسب ز دیر گذشت

رسیده بود بلائی ولی بخیر گذشت .

این مطلع ترکی هم از اوست : ترکی

بولالار کو ز دین اول آرام جان دین کور مادیم

ایکی کوزوم دین ، مانیخ کور دیم ابدین کور مادیم .

باسم « بهمن » این معما ازوست و خوب واقع شده است : معما

ای بر رسم سمند توسر های سروران افکنده سروران چهارا سرمران (۳) .

انشاء الله براه راست آید . [(۴) در تشع آن غزل حضرت مخدومی جامی .

خواست هر سو فتنه گوئی فتنه جوی من سید برسمد باز ترک تندجوی من سید .

این مطلع ازوست

(۱) از دل اولی قلب میجوهد و از نای وار « خود »

(۲) ریخت دردی و محتسب ز دیر گذشت (سجع الم و ب)

(۳) چون بر رسم سمند «ها» آورند ، مدار آنکه سروران ، بکنده شود چنانکه سین و دالش برود

« همس » حاصل گردد و سرمران جمله را باشد (حاشیه اصل)

(۴) از اسجالتا آخر شماره ۱۳۶ در هیچیک از نسخه های سه گانه ترکی ملاحظه شد